

## بررسی آراء نئووبری‌ها؛ پارکین و گیدنز در خصوص نابرابری و قشربندی اجتماعی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۱

کد مقاله: ۲۹۵۸۳

سمانه کوثری<sup>۱</sup>

### چکیده

قشربندی خصلت اجتماعی بوده که قدمتی طولانی دارد و گستره آن سرتاسر جهانی است. از سویی این قشربندی صورت‌های گوناگونی در این بین مردم در مناسبات متقابل خود با دیگران، آنان را از نظر پایگاه اجتماعی در موقعیت‌های بالا و یا پایین طبقه‌بندی می‌کنند. در این مقاله به بررسی نظریات نئووبری‌هایی همچون پارکین و گیدنز که نابرابری را بر مبنای قدرت و منزلت تحلیل کرده‌اند مورد واکاوی قرار داده و تفاوت‌ها و تشابهات آنها مورد مذاقه قرار گرفته است. نتایج بررسی‌ها نشان می‌دهد، پارکین با مطرح کردن تئوری انسداد اجتماعی، نقش قدرت را به خوبی نشان داده است. و گیدنز نیز به بهترین وجه، دوگانگی قدرت و طبقه را مطرح می‌کند. آنچه از بررسی آرای این دو نظریه پرداز بر می‌آید، این است که نقش دولت در تولید و باز تولید نابرابری، نقش مثبتی نبوده است و تا حدی دولت را دست نشانده طبقه‌ای می‌دانستند که در بلوک قدرت قرار دارد و دولت یا ساختار سیاسی مدافع منافع آنان است.

واژگان کلیدی: قشربندی، طبقه اجتماعی، قدرت، انسداد اجتماعی، جهانی شدن

نابرابری اجتماعی در همه جوامع انسانی وجود دارد. سیر تحولات این نابرابری نشان از تغییرات آن در گذشته نسبت به حال دارد. در گذشته این نابرابری ها شامل نابرابری بین پیر و جوان، زن و مرد و ... بود. اما با مرور زمان این نابرابرها ساختارمند و نهادینه شده و به قشر بندی تغییر ماهیت داده اند. در مجموع "اجتماع‌های ابتدایی با نابرابری بسیار کم مشخص می‌شوند. به طوری که جامعه شناسان کلاسیک، اصطلاح اجتماع اشتراکی (کمون اولیه) را درباره آنها به کار می‌برند" (اجلالی، ۱۳۹۰: ۷۰). از نظر جامعه شناسی، انسان‌ها در همه جوامع بر پایه نقش‌های اجتماعی و وظایف شغلی و یا کاری، از یکدیگر تفکیک می‌شوند. هر چه جوامع، از نظر دانش فنی پیچیده‌تر باشند، تقسیم کار بیشتری در آنها صورت می‌گیرد. از سوی دیگر هرچه تقسیم کار بیشتر صورت گیرد، تفکیک اجتماعی بیشتری روی خواهد داد، تفکیک اجتماعی به منزله گامی برای ایجاد نابرابری و قشر بندی اجتماعی است. تفکیک اجتماعی شرایط را برای ایجاد ساختار اجتماعی طبقات فراهم می‌سازد. (لهسایی زاده: ۱۳۸۰: ۵) در یک تقسیم بندی کلی نظریه‌های نابرابری، قشر بندی و طبقات اجتماعی را می‌توان در دو دسته جای داد: دیدگاه‌هایی که نابرابری و قشر بندی اجتماعی را در جامعه ضروری، دارای کارکرد و یا دست کم گریز ناپذیر می‌دانند و دیدگاه‌هایی که نابرابری و طبقاتی شدن جامعه را عرضی می‌دانند و با آن برخورد انتقادی دارند. دیدگاه سومی هم با نام نظریات بینابینی و التقاطی مطرح است که نهایتاً به یکی از دو دسته پیشین و بیشتر به دسته نخست می‌پیوندند. (ادیبی، ۱۳۵۴: ۱۸۷-۱۸۴)

ماکس وبر و آنتونی گیدنز چهره‌های شاخص دیدگاه بینابینی هستند. مسئله اصلی وبر در قشر بندی اجتماعی قدرت است. طبقات، گروه‌های منزلت و احزاب، پدیده‌های توزیع قدرت در جامعه اند. (ادیبی، ۱۳۵۸: ۱۸۹-۱۸۷) طبقه از نظر وبر مشتعل بر گروهی از اشخاص است که موفقیت طبقاتی یکسانی دارند. (وبر ۱۳۷۴: ۷۰) او بر پایه موفقیت‌های یکسان برای کسب کالا و خدمات و شیوه زندگی مشابهی که بر ملاحظاتی بازار استوار است. طبقاتی را بدین ترتیب تشخیص می‌دهد: طبقه بالا شامل افراد ممتازی که انحصار رهبری تولید و انحصار شانس توزیع کالا را در اختیار دارند. مانند صاحبان صنایع، بازرگانان، او در برابر این طبقه، کارگران و همچنین طبقه متوسطی مرکب از دهقانان، پیشه وران و کارمندان دولتی و غیردولتی را قرار می‌دهد. (گورویچ، ۱۳۵۷: ۱۴۶) بر طبق مفهوم مناسباتی طبقه سرمایه‌دار و کارگر نه تنها از جهت درآمد، بلکه همچنین از حیث مکانیسم‌هایی که به واسطه آنها درآمد کسب می‌کند با یکدیگر تفاوت دارند. می‌توان از هر دو مفهوم رتبه‌ای و مناسباتی طبقه در تحلیل اجتماعی استفاده کرد. خیلی از محققان برای بررسی نگرش سیاسی و رفتار رأی دهندگان حیثیت مشاغل، از مفهوم رتبه‌ای طبقه استفاده می‌کند. اما محور کارهای نظام مند درباره طبقه و سیاست و... مفاهیم مناسباتی طبقه بوده است. دو دلیل اساسی برای این امر وجود دارد: نخست - مفاهیم محاسباتی مشخص کننده و جنبه بنیادی تری از ساختار اجتماعی هستند تا مفاهیم رتبه‌ای، دوم: تقسیم بندی مناسباتی طبقه دارای مزیت تحلیلی است که تقسیم بندی عاملانی که در روابط اجتماعی با یکدیگر در کنش و واکنش قرار می‌گیرند از آن بدست می‌آید (همان، ۵۲-۵۱).

اکثریت محققین موافق عقیده وبر مبنی بر اینکه «نظریه‌های طبقه شامل سلطه، پاداش‌ها، وضعیت و فرصت‌های زندگی می‌شوند» بسیاری از آن‌هایی که وبر را از دریچه‌ی وضعیت حقوقی و قانونی مورد تحلیل قرار داده‌اند، به آرامی به پژوهش در مورد اندیشه‌های وبری در باب طبقه، طبقه اجتماعی و حزب ادامه داده‌اند. برخی همچون گیدنز، اظهار دارند که ماهیت انتزاعی و ناتمام نوشته‌های وبر بر سر این موضوع «بیش از حد کلی شده‌اند و برای اینکه از ارزش قابل توجهی برخوردار باشند، بیش از حد ناپایدار و متناقض‌اند» و حداکثر «پیش درآمدی مختصر بر مشکلات پیچیده‌ای هستند که در نوشتجات نظری وی واری شده‌اند.» دیگران با اینحال، اذعان داشته‌اند که تفکیکی که وبر میان طبقه و وضعیت قائل شد، «در مصالح مباحث و متون مقدماتی که به قشر بندی اجتماعی می‌پردازند به امری عادی و معمولی تبدیل شده است و خود را ملزم به بهره‌گیری و استفاده از همین تمایزات وبری در کارهای نظری و تجربی خود کرده‌اند.

بدین ترتیب وبر طبقه را نوع خاصی از قشر بندی بر اساس مالکیت اقتصادی وضعیت ظاهری زندگی و حالت ذهنی تعریف کرد است. کوزر معتقد است که وبر در تعریف طبقه چندان از مارکس فاصله نگرفته است. به نظر او «طبقه یک دسته از انسانها را در برمی‌گیرد» که در ترکیب بخش‌های زندگی‌شان، یک عنصر علی مشترک داشته باشند. عنصری که منحصر با منافع اقتصادی در تصاحب کالاها و فرصت‌های کسب در آمد باز نموده می‌شود و تحت شرایط تولید کالایی یا بازار کار متجلی می‌شود (کوزر ۱۳۸۰: ۳۱۳). دومین بعد قشر بندی از نظر وبر منزلت است. که به عنوان برآوردی مثبت یا منفی از احترام (آبرو) یا پرستیژ پذیرفته شده از سوی افراد یا موقعیت‌ها تعریف شده است. بر این اساس منزلت در بر گیرنده برداشت‌ها و قضاوت‌های مردم است. گروه‌ها با جایگاه منزلتی بالا، در جهت حمایت از ارزش‌ها و نهاد‌های که ظاهراً در راستای تداوم بخشیدن به منزلتشان خدمت می‌کنند، انگیزه خواهند داشت. به همین دلیل از آنجا که معمولاً بدست آوردن یا از دست دادن پول آسانتر از بدست آوردن یا از دست دادن منزلت است، کسانی که در جایگاه منزلتی بالا قرار دارند، در جهت تفکیک منزلت از طبقه می‌کوشند یعنی بر منزلت تاکید می‌کنند. چون منزلت بازتاب دهنده عواملی همچون منشاء خانوادگی، رفتار، تحصیلات و خصایصی مشابه است که دست‌یابی به آنها یا از دست دادن آنها، سخت‌تر از بدست آوردن یا از دست دادن ثروت اقتصادی است. (لیپست و همکاران: ۱۳۸۱: ۴۵)

به طور خلاصه وبر در جامعه سه نوع پایگاه اجتماعی تشخیص می‌دهد که بر اساس درجه آگاهی به وحدت و به اهداف جمعی آن از هم متمایز می‌شوند، علاوه بر این سه مینا از لحاظ صفات اختصاصی و خاستگاه اجتماعی از یکدیگر متفاوت می‌باشند. طبقات

اجتماعی بر پایه واقعیت اقتصادی تشکیل شده‌اند. گروه‌های منزلت بر مبنای اعتبار و منزلت و احزاب بر اساس قدرت شکل می‌گیرند که امکان عضویت یک شخص در هر سه پایگاه همزمان وجود دارد و نتیجه آن یک سو بودن طبقه، موقعیت و منزلت حزب است. سه عامل دارایی، قدرت و منزلت اجتماعی به علت توزیع نابرابر، اساس قشربندی اجتماعی در جوامع مدرن محسوب می‌شوند. از سوی دیگر نئوبری‌ها همچون وبر توجه زیادی به پیچیدگی نابرابری اجتماعی می‌کنند و از سوی دیگر همانند وبر اهمیت فراوانی برای قدرت قائل هستند. در مدل نئو وبری‌ها همچون وبر؛ مفهوم منزلت و گروه‌های منزلتی و همچنین مفهوم تبعیض دو نکته اساسی در مورد نابرابری است. در این مقاله ابتدا به بررسی اندیشه دو نفر از اندیشمندان نئوبری را مورد واکاوی قرار خواهیم داد.

## ۲- روش‌شناسی تحقیق

در این مقاله با استفاده از شیوه مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای به تبیین بررسی آراء نئوبری‌ها؛ پارکین و گیدنز در خصوص نابرابری و قشربندی اجتماعی می‌پردازیم. از این‌رو، تلاش بر این است که یک رویکرد «فرا تحلیلی» به مسئله تحقیق داشته باشیم. در این نوشتار، ضمن ذکر و تبیین خطوط اصلی و نظری با استفاده از تحقیقات و پژوهش‌های انجام شده در این زمینه در صد رسیدن به یک چارچوب کاربردی می‌باشیم.

## ۳- پارکین

فرانک پارکین نظریه خود را از مباحث مکتب وبر حول محور انسداد اجتماعی شکل داده است؛ بخصوص آن دسته از مباحثی که در مقاله طبقه اجتماعی، وضعیت قانونی و قدرت آورده شده است. نظریه نئوبرین مفهوم اصلی انسداد اجتماعی و گسترش قواعد آن را در بر می‌گیرد اما فراتر از آنچه که وبر در آن مبادرت داشت و در واقع به شیوه‌هایی که با مباحث نظری جداگانه وبر بر سر قدرت ناسازگاری و ناهمگونی دارد. پارکین روابط مبتنی بر قدرت و نه روابط طبقاتی را به مثابه عامل اصلی در ایجاد نابرابری می‌داند و ایده قدرت وبر را بسط می‌دهد و با مفهوم کمتر شناخته شده انسداد اجتماعی وبر مرتبط می‌سازد. انسداد اجتماعی در دیدگاه وبر فرآیندی است که در آن «برخی گروه‌بندی‌های اجتماعی دیگران را از دستیابی به منابع و فرصت‌ها می‌سازد. از نظر او قدرت صفت ذاتی هر گونه انسداد اجتماعی است. (گرب، ۱۳۹۴: ۱۹۵). وبر مثال‌هایی از انسداد اجتماعی و انحصاری‌گری بعنوان مرتبه بندی‌های اجتماعی، رقابت بر سر «مقام» و معیارهای «ذائقه مناسب» ارائه می‌دهد. در واقع این‌ها مباحثی هستند که پیر بردی نیز به دنبال آن‌ها بوده است (۱۹۹۶). وبر از گروه واژه‌ی «گروه‌های اجتماعی» به منظور تعیین ماهیت‌های اجتماعی که انسداد اجتماعی مسبب آن‌ها بوده است، استفاده می‌کند. ایده حزب در این مقاله، نظریه انسداد اجتماعی را تا نقطه‌ای پیش می‌برد که مکانیزم‌های اجتماعی انسداد و انحصار به گروه اجتماعی خاص این اختیار را می‌دهند تا برای کسب مزایا و امتیازات مادی، اقتصادی و سیاسی از قبل توانایی‌های خود به شکلی اشتراکی و گروهی عمل کند.

پارکین با این نقطه نظر وبر موافق است که ساختار کلی نابرابری در جامعه از مبارزه کلی و همیشگی بر سر قدرت سرچشمه می‌گیرد. پارکین مفهوم قدرت را به همراه انسداد اجتماعی تعریف می‌کند. انسداد اجتماعی به فرایندهای مختلفی اشاره دارد که گروه‌بندی‌های اجتماعی، دیگران را از دست یابی به منافع و فرصت‌ها محروم می‌سازند. انسداد اجتماعی می‌تواند بر اساس:

۱- ویژگی‌های فیزیکی یا اجتماعی

۲- ویژگی‌های گروهی

۳- نژاد و اصالت اجتماعی، مذهب و یا زبان باشد؛ که موجب هدایت به فرصت‌های اقتصادی خاص است و مانع رقابت آزاد در جامعه می‌شود و این به رغم وجود شخصیت‌های مثبت و منفی در گروه‌ها یا افراد و شایستگی‌های فردی است. در جامعه همواره شاهد فرایندهایی از «محروم‌سازی» (Exclusion) و «غضب» (UserPation) هستیم. که هر دو مورد هم زمان باهم در یک پروسه عمل می‌کنند.

۱- محروم‌سازی (تحریم): ابراز اولیه‌ای است که با آن جناح مسلط افراد تحت سلطه را از قدرت محروم می‌کند. در این شرایط یک گروه در تلاش است با استفاده از ابزار در اختیار خود دیگر گروه‌ها را از ورود به گروه خود باز دارد.

۲- غضب (زور): ابراز کلیدی است که افراد تحت سلطه از طریق آن می‌خواهند حداقل قسمتی از قدرت از دست رفته را باز پس گیرند.

از این دو شکل انسداد، تحریم در جوامع جدید مؤثرتر است. زیرا که بوسیله قواعد قانونی بوجود آمده و ضمانت اجرای رسمی آن نظام قضایی دولت است و در صورت لزوم از عاملین سرکوبی آن محسوب می‌شود. مثال قطعی تحریم در نظام سرمایه داری حق قانونی در زمینه مالکیت خصوصی است. که کارگران را از قدرت در فرآیند تولید محروم می‌سازد. در مورد غضب می‌توان گفت به طور عمده فرآیندی ثانویه است که از طریق آن افراد تحت سلطه‌ای که از قدرت محروم شده‌اند، سعی می‌کنند که متحد شوند و قدرت را در جهت بالا رونده برانگیزند. غضب در افراطی‌ترین شکل آن به معنای واژگونی کامل جناح حاکم است، مانند انقلاب پروتلاریایی که قدرت را از بورژوازی می‌گیرد ولی به طور نوعی غضب متضمن کنش‌هایی است که ملایم‌تر و متعادل‌ترند و نیروی

کمتری دارند. کنش‌هایی که معمول‌ترین آن انصراف دسته جمعی یا قطع خدمات از طریق اعتصابات و تظاهرات است. بر خلاف تحریم، کنش‌های غاصبانه کمتر توسط دولت به رسمیت شناخته می‌شود. دوست با بی میلی اجازه انجام این کنش‌ها را می‌دهد و آنها را به طور جزئی مشروع و حتی در برخی موارد غیر قانونی می‌داند. از نظر پارکین مبارزه بین سیاهان و سفیدان در آفریقای جنوبی- کاتولیک و پروتستان در ایرلند شمالی یا زنان و مردان در اکثر ملت‌ها ناشی از تضاد بر سر انسداد و دستیابی به منابع و فرصت هاست. (گرب، ۱۳۹۴: ۱۹۶-۱۹۴).

بهترین نمونه محروم سازی در جوامع سرمایه‌داری، حق مالکیت خصوصی است که کارگران را از داشتن قدرت در فرآیند تولید محروم می‌کند. بهترین نمونه غضب نیز تلاش گروهی کارگران برای برانداختن طبقه حاکم، به ویژه بخش بورژوازی آن است (لهسائی‌زاده، ۱۳۷۴: ۷۵). بر این اساس تحریم استفاده از قدرت طبقه مسلط در جهت طبقات پایین‌تر از سوی دیگر غضب یا زور از سمت طبقات پایین به سمت بالا برای باز پس گیری قدرت از دست رفته خود می‌توان قلمداد کرد بر اساس آنچه گفته شده و به طور کلی انسداد به زبان قدرت قابل ترجمه است.

پارکین این فرآیند را انسداد اجتماعی برون داشت یا محرومیت می‌نامد. وی بر این عقیده است که انسداد اجتماعی برون داشت یا محرومیت گرایشی جهان شمول است که در نظام‌های قشربندی رخ می‌دهد. نظام اشرافی‌گری بارزترین نظامی است که بر مبنای انسداد اجتماعی برون داشت استوار است. در یک نظام اجتماعی اشرافی، گروه اجتماعی قدرت سیاسی را تحت کنترل و نظارت خود درآورده و همچنین با به رسمیت درآوردن حقوق خود بعنوان عرف اجتماعی خواهان دست به دست کردن مستقیم قدرت و مصونیت به نسل بعدی خود است.

انقلاب‌های آزادیخواه قرن نوزدهم مصونیت‌های اشرافی‌گری را برانداخت و برای معدوم ساختن آن از قواعد و قوانین حکومت‌های آزادیخواه دموکرات جنگید. با این حال این انقلاب‌ها تنها به قواعد مصونیت موروثی بود که اعتراض می‌کردند و نه فرآیند انسداد اجتماعی یا تداوم قشربندی و نابرابری. بنابراین آرمان آزادیخواهی، نظامی را اصل قرار می‌دهد که انتقال مصونیت و امتیاز و به تبع آن، حفظ نظام قشربندی و نابرابری، در نظر، بر مبنای شایستگی فردی و توانایی‌های شخصی است و نه خانواده، تولد و تعلیم و تربیت.

پارکین بر این باور است که، کنترل وسایل تولید، مهمترین شکل انسداد اجتماعی است، زیرا می‌توان برخی را از دسترسی به وسایل مادی مورد نیاز زندگی محروم کند. اما پارکین باور دارد که نظام طبقاتی، به گونه‌ای فرآیندی، به وسیله یک سازه مهم محروم سازی شکل می‌گیرد و آن استفاده از مهارت و تحصیلات است. به این ترتیب، می‌توان مسیر امتیاز را برای افراد بی‌امتیاز بست. در نتیجه، افراد دارای مهارت و تحصیلات ویژه، وضعیت انحصاری را به وجود می‌آورند. از نظر پارکین اینان دومین لایه از طبقات مسلط جامعه هستند. پارکین معتقد است، در ساختار طبقاتی، نفوذ غضب، رو به افزایش است. درست است که کارگران، طبقه زیر سلطه هستند، اما امروزه، آنها با به وجود آمدن اتحادیه‌های با نفوذ کارگری، قدرتمند شده و توانایی تخریبی آنها رو به افزایش است (لهسائی‌زاده، ۱۳۷۴: ۷۶).

همانطور که وبر نظام آموزشی را ابزار تصفیه شده ویژه‌ای برای حفظ و کنترل ورود به محافل پر جذب می‌داند. گواهینامه‌ها و مدارک تحصیلی کمابیش به اندازه اصل و نسب یا رنگ پوست یا دین ممکن است ابزاری باشند برای کنترل کردن و زیر نظر گرفتن اقلیت برگزیده، به باور پارکین نظام آموزشی علاوه بر کنترل کردن داوطلبان و غربال کردن آنان به وسیله امتحانات، که در نتیجه آن گروه‌های تخصصی به بهترین نحو پاداش می‌گیرند، این گروه‌ها سعی می‌کنند برای خود امتیازات قانونی خاصی کسب کنند. آنان در صدد بر می‌آیند حمایت دولت را برای کسب حقوق انحصاری جلب کنند تا بتوانند کارهایشان را انجام دهند و رهبران گروه‌هایی را که حق انحصاری آنان را نقض کرده‌اند مورد موجزات قرار دهند. گروه‌های منزلتی شغلی به این نحو می‌تواند از مضار رقابت آزاد در بازار به طور چشمگیری محفوظ بماند. (پارکین، ۱۳۸۴: ۴۶-۱۴۵).

پارکین، سه نظام معنایی عمده مربوط به قشربندی طبقاتی در جوامع غربی را بر می‌شمارد که هر یک از آنها از منبع اجتماعی متفاوتی سرچشمه می‌گیرد و تفسیر اخلاقی متفاوتی از نابرابری طبقاتی را پیش می‌برد. این سه نظام عبارت‌اند از:  
۱- نظام ارزشی مسلط که منبع اجتماعی آن نظم نهادی اصلی است. این نظام چارچوبی اخلاقی است که بر نابرابری موجود صحنه می‌گذارد. این چارچوب در بین طبقه فرودست و تابع به تعریف یک ساخت پاداش فرق‌گذار یا آرمانی و جاه طلبانه منجر می‌شود.

۲- نظام ارزشی تابع که منبع اجتماعی یا محیط پیدایش آن، اجتماع محلی طبقه کارگر است. این نظام چارچوبی اخلاقی است که تأمین پاسخ‌های سازش‌دهنده و همسازگردان به واقعیت‌های نابرابری و پایگاه پایین را به عهده دارد.

۳- نظام ارزشی رادیکال یا ریشه‌نگر که منبع آن حزب سیاسی توده‌ای متکی به طبقه کارگر است. این نظام چارچوبی اخلاقی است که تفسیری مخالف از نابرابری طبقاتی عرضه دارد.

به نظر پارکین، بدیعی‌ترین جنبه بحث‌های اخیر در زمینه نابرابری اجتماعی علاقه و توجه به نقش دولت بوده است. تأکید او بر انسداد تحریمی که به وسیله بازوهای سرکوبگر و قانونی دولت صورت می‌گیرد، نشان می‌دهد که به عقیده پارکین، دولت در نظام‌های نابرابری جوامع جدید نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند. آراء پارکین به دیدگاه «دولت هیچ قدرتی از خود ندارد» نزدیک‌تر است، زیرا که پیشنهاد می‌کند که این افراد هستند که از طریق دولت قدرت کسب می‌کنند؛ خاصه آن جناح‌هایی که قادرند در

سلسله مراتب دولت رخنه و از خارج بر کارکنان دولتی اعمال نفوذ کنند. این یعنی که خود دولت «ابزاری برای سلطه اجتماعی» است. در حقیقت می‌توان آن را مجموعه‌ای از ابزارها تلقی کرد که شامل نهادهای اداری و قضایی و نظامی است. پارکین با استفاده از استعاره دیگری دولت را به آئینه‌ای تشبیه می‌کند که تمامی نتایج تضادهای میان طبقات، نژادها، جنسیت‌ها و دیگر گروه‌های منافع را در جامعه منعکس می‌کند. با این وجود، علی‌رغم این تصویر از مبارزه‌ای که برای دستیابی به قدرت از طریق دولت روی می‌دهد، پارکین اظهار می‌دارد که چند جناح مسلط محدود خاصه طبقه اقتصادی مسلط به طور نوعی قادر است حداکثر کنترل را در زمینه انسداد اجتماعی داشته باشد؛ بنابراین اگر مسئله انسداد اجتماعی را در موضوعات اجتماعی و اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... مقایسه و قالب بندی نماییم به نظر پارکین عوامل و موانع موجود در ایجاد نابرابری‌ها و تفاوت‌ها در داشتن امکانات و فرصت‌ها، ارزش‌ها، پیشرفت‌های علمی و... کاملاً نمایان است و تسلط طبقات نسبت به هم در جوامع را می‌توان مشاهده کرد. (گرب، ۱۳۹۴: ۹-۱۹۸).

پارکین براین باور است که، اصولی که با آن طبقات، گروه‌های منزلتی و قشرها در رابطه با یکدیگر درجه‌بندی می‌شوند و پاداش می‌گیرند به دست مرجع نهایی در سرزمین تضمین و اجرا می‌شود. امتیازاتی که دولت اعطا می‌کند به راحتی می‌تواند پس گرفته شود، به بیان دیگر محدوده قدرت دولت است که نظام قشربندی را تغییر و یا دوباره شکل می‌دهد. (پارکین، ۱۳۸۴: ۱۴۸). به نظر پارکین در عصر جدید در نظام‌های دموکراتیک نظام طبقاتی به وسیله «تحصیل» دیگران را از منابع قدرت محروم می‌سازد. افرادی که بتوانند مدارک علمی و تخصصی خاصی را به دست آورند از قدرت ویژه‌ای بهره‌مند می‌شوند به پیروی از وبر، پارکین اشاره می‌کند که نظام طبقاتی به طور فزاینده‌ای به وسیله دومین نوع کلیدی و تحریم شکل می‌گیرد: یعنی کاربرد مدارک رسمی خاصه گواهی‌نامه‌های تحصیلی که دیگران را از جایگاه‌های ممتاز محروم می‌سازد» (گرب، ۱۳۹۴: ۱۹۷) بدین شیوه نقش آموزش در نابرابری افراد و گروه‌ها در دسترسی به فرصت‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد.

از اعتقاد پارکین اصرار وبر بر اینکه مناسبات طبقاتی بر مبنای مناسبات مالکیت نهاده می‌شود. در نظر اول متناقض با بعضی دعاوی دیگر وبر است. به اعتقاد وی رساله وبر در باب بوروکراسی را می‌توان به صورت حمله متقابل برای این سخن قرائت کرد که مالکیت خصوصی ریشه هر گونه قدرت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. مضمناً یکی از اهداف رسانه وبر نشان دادن این مطلب بود که کسانی که اقتدارشان به اداره واگذار شده می‌توانند قدرت را در اختیار داشته باشند و آدمیان و امور را کنترل کنند (پارکین، ۱۳۸۴: ۱۳۱).

به موازات همین بحث، پارکین نشان داده است که «هنگامی که طبقه اجتماعی در چنین ارتباط نزدیکی با شرایط بازار و بازرگانی تعریف شود، مشکلی که پیش خواهد آمد در تلاش برای نشان دادن نقطه شروع و پایان یک طبقه است.» راه حلی که پارکین برای این مشکل ارائه می‌دهد، که مورفی نیز دنباله‌روی آن است، منوط بر مفهوم انسداد از دید وبر است. به طریق این فرآیند اجتماعی \_ که جامعه‌شناسان وبری و نئوبری بر سر آن به مباحثه نشستند \_ برخی گروه‌ها، قطب قدرت را دچار تغییر و جابجایی می‌کنند تا دیگران را از آن دور نگه دارند، یا به گونه‌ای قدرت را از دیگران تصاحب کنند، به پاداش و موقعیت‌هایی که از طریق امتیازات و مصونیت‌های زندگی در اختیارشان قرار داده شده است، برسند. عاملان درگیر در فرآیندهای انسداد اجتماعی، چه به واسطه ایجاد محرومیت و منع و چه بطریق زور و غضب، ممکن است طبقات اجتماعی یا گروه‌های اقلیتی و قومی باشند. در هر دو صورت، این فرآیندها «دربدارنده‌ی دوره‌های ثبات نسبی و صلح و آرامش اجتماعی» هستند که در چنین شرایطی، تداعی اخلاقیات به همراه دیگر فرصت‌های مشابه و اشتراکی زندگی میسر خواهد بود. در مقابل، «شرایط جابجایی کلی و بحران اقتصادی» سبب رواج شکل‌گیری طبقات، نه بر اساس هویت‌های مشترک بلکه بر اساس فرصت‌ها و مجال‌های بازاری و داد و ستدی مشترک می‌شود (segre, 2010:223).

مفهوم دیگری که مورد توجه وبر و نئوبرها است، منزلت اجتماعی است پارکین اعتقاد دارد که قصد وبر از داخل کردن مفهوم منزلت و گروه‌های منزلتی در نظریه قشربندی آن بود که از آنها به عنوان پادزهری برای تحلیل طبقات محض استفاده کند. به طور خاص وبر آن را برای تردید در تز مارکس درباره به دو قطب مخالف به کار گرفت. تحلیل وبر پیامدهای متفاوتی را ارائه می‌دهد. گروه‌های منزلتی درون طبقات اصلی مانع هر حرکتی در جهت وحدت و انسجام درونی می‌شوند، بر این اساس طبقات بیشتر نامتجانس می‌شوند. (پارکین، ۱۳۸۴: ۴۱-۱۴۰).

به نظر پارکین، هنگامی که تضاد میان طبقات بر محور مسائلی به بزرگی دگرگونی سیاسی جامعه می‌چرخد، کاملاً ممکن است که تمام خواسته‌های متعلق به گروه‌های منزلتی اهمیت خود را از دست بدهند. ولی هنگامی که تضاد طبقاتی بومی و عادی می‌شوند. آزادی عمل اجتماعی بیشتری برای پیشبرد جاه‌طلبی‌های طبقاتی و منزلتی هر دو وجود خواهد داشت. در سایه سرمایه‌داری مدرن، تضادهای موجود در جبهه‌های طبقاتی و منزلتی ظاهراً قادرند به خوبی با یکدیگر همزیستی کنند. وی بر این باور است که علائق و دغدغه‌های گروه‌های طبقاتی و منزلتی به راحتی جایگزین تغییرات اوضاع اقتصادی نمی‌شوند. (پارکین، ۱۳۸۴: ۱۴۴).

#### ۴- آنتونی گیدنز

دیدگاه آنتونی گیدنز را می‌توان در مکانی میان مارکس و وبر قرار داد چرا و عناصر اصلی آرای آن دو را پذیرفته است. گیدنز از سویی بر آگاهی از مقام حقوقی و قانونی و از سوی دیگر بر « فرم های ساختار گروهی که ظاهر و نمای نظم اقتصادی شکل می‌دهند» تکیه می‌کند. متناوباً مفهوم وبری گروه‌های منزلتی یا به شکل «سازمانی حقیقی از شبکه‌های اجتماعی» و یا به شکل «یک رفتار خرد-شرایطی یا ریز شرایطی». در هر دو مورد اعضای گروه منزلتی، علاوه بر شیوه زندگی فرهنگی، یک هویت اجتماعی و رتبه و جایگاه اجتماعی قابل قبول را به اشتراک می‌گذارند (segre, 2010:220).

گیدنز مانند وبر و مارکس به رابطه نزدیک بین قدرت و نابرابری معتقد است. گیدنز عقیده دارد که جنسیت یکی از مهم‌ترین زمینه‌های نابرابری است و نابرابری جنسی از نظر تاریخی بسیار ریشه دارتر از نظام‌های طبقاتی است (گیدنز، ۱۳۸۴: ۲۵۸). وی در بحث برابری خواهی تأکید بر برابری فرصت یا شایسته‌سالاری را مورد انتقاد قرار می‌دهد و معتقد است که این نوع برابری خود موجب نابرابری‌های عمیق در جامعه خواهد شد و به نوعی انسجام اجتماعی را نیز تهدید خواهد کرد. گیدنز با طرح این پرسش که: «برابری باید به چه مفهومی در نظر گرفته شود؟ سیاست نوین برابری را به عنوان «ادغام» و نابرابری را به عنوان «طرد» تعریف می‌کند (هادی زنور، ۱۳۸۵).

از نظر گیدنز جامعه‌شناسان برای توصیف نابرابری‌ها از وجود قشربندی اجتماعی سخن می‌گویند. قشربندی را می‌توان به عنوان نابرابری‌های ساختارمند میان گروه‌بندی‌های مختلف مردم تعریف کرد. جوامع را می‌توان متشکل از قشرهایی به صورت سلسله‌مراتبی در نظر گرفت که قشرهای ممتازتر در بالا و قشرهای کم ممتاز نزدیک به پایین قرار گرفته‌اند. در ادامه به مفاهیم قشربندی در آرا و نظرات گیدنز از جمله، ساختاری، طبقه، جهانی شدن می‌پردازیم.

گیدنز با آگاهی کامل از نظریه‌های مارکس، وبر، دورکیم؛ «نظریه ساختی شدن» خود درباره طبقه اجتماعی را به شیوه‌ای عرضه کرده است که یک دیدگاه جامع ترکیبی از آن به وجود می‌آید. وی در کتاب خود به نام «ساخت طبقاتی جوامع پیشرفته» بر آن است که ماهیت طبقه و قدرت، اهمیت بوروکراسی و نقش دولت را در جوامع پیشرفته نشان دهد. از دید او، نظام طبقاتی دو تایی «بورژوا در برابر پرولتاریا» شیوه‌ای کامل است، به طوری که بسیاری از طبقه‌های بینایی را به فراموشی می‌سپارد. وی باور دارد که پایه تفاوت‌های طبقاتی، داشتن و نداشتن وسایل تولید (سرمایه ثابت و متغیر) است؛ همچنین طبقات، ناشی از تفاوت‌های قدرت مدار گروه‌ها در بازار سرمایه‌داری هستند. در چارچوب اقتصادی؛ سرمایه‌داران، از قدرت بیشتری نسبت به کارگران برخوردارند. زیرا دارای حق مالکیت بر وسایل تولید هستند. در حالی که کارگران فقط حق فروش نیروی کار خود را دارند. در اینجا گیدنز حق سومی را نیز یادآور می‌شود و آن، حق تملک و صلاحیت تحصیلی است. از دید گیدنز این حق، یعنی مالکیت تحصیل با مهارت نیروی کار است (بانی، انصاری، ۱۳۸۵: ۵۱-۵۰). بر اساس آنچه گفته شد، این افراد محکوم به تحمل تفاوت‌های طبقاتی در جوامع جدید که تجربه نظام سرمایه‌داری را طی می‌نمایند هستند؛ و از آثار و عوارض آن متأثر می‌باشند. بخصوص آن که به لحاظ پایگاه خانوادگی از امتیاز مالکیت تحصیل و مهارت نیروی کار برخوردار نباشند. از این رو سطح فرصت‌های رشد و تحول روبه توسعه فکری-آموزشی افراد کاهش جدی می‌یابد.

ساختار از نظر گیدنز برحسب قواعد و منابع تعریف می‌شود و این گونه تعریف کردن ساختار به دوگانگی ساختار اشاره دارد. به زبان گیدنز این ساختار از طرفی نوعی قواعد است که اعمال ما را محدود می‌کند؛ چرا که ما را وادار به کنش در قالبی خاص می‌کند و از طرفی منبعی برای کنش‌های ما است چرا که بدون وجود این ساختار ما قادر به انجام برخی کارها نبودیم. مثال بارز این قضیه زبان است. از طرفی برای صحبت کردن باید قواعد زبانی رعایت کنیم و از طرف دیگر همین زبان ما را قادر می‌سازد که با دیگران ارتباط برقرار کنیم. وجود این قواعد و منابع ساختار را امکان‌پذیر می‌سازد. از سوی دیگر ساختار تنها از طریق و در راستای فعالیت عوامل بشری وجود دارد. پس ساختارها از منظر گیدنز متغیر هستند؛ چراکه توسط کنشگران می‌توانند به گونه‌ای دیگر بازتولید شوند. به این ترتیب همین قواعد و منابعی که در جریان تولید و بازتولید کنش ساخته می‌شوند وسیله باز تولید نظام اجتماعی نیز هستند. به عبارتی دیگر زمانی که افراد در قالب طبقات اقتصادی روابطشان را با دیگران برحسب همین قواعد و منابع تنظیم کردند به صورت ناخودآگاه به بازتولید این طبقات نیز کمک می‌کنند (پیرسون، ۱۳۸۰: ۱۵۲)

آنتونی گیدنز به مسئله نابرابری از دیدگاه ساختاری خود نگاه می‌کند. هرچند گیدنز در تحلیل نابرابری از دیدگاه‌های مارکس سود جسته است اما باید او را یک نئوبری دانست که پایبندی بیشتری به سنت وبری دارد تا مارکس.

منظور گیدنز از ساختاری این است که: «تا چه اندازه طبقات در طول زمان و در مکان‌های متفاوت، به مثابه دسته‌های اجتماعی مشخص و متمایز پدید می‌آیند و باز تولید می‌شوند، بدین اعتبار می‌توان استدلال کرد که دارایی و صلاحیت‌های تحصیلی و نیروی کار به مثابه قدرت یا حقوق اصلی عمل می‌کند که اقتصاد و طبقات ناشی از آن را به هم متصل می‌سازد یا به بیان دیگر واسطه‌ای است بین اقتصاد و طبقات» (گرب، ۱۳۹۴: ۲۰۶). هرکدام از این سه نوع حقوق فقط مختص یک طبقه است و افراد با تصاحب هرکدام از این سه نوع حقوق خود را به عنوان یک طبقه خاص از دیگر طبقات متمایز می‌کنند.

مضمون اصلی نظریه گیدنز این است که تا چه حد و بر اثر چه عواملی مرز بین طبقات روشن‌تر و واضح‌تر می‌شود و به این ترتیب طبقات ساخت یافته‌تر و از همدیگر متمایزتر می‌شوند. سه عامل مهم اولیه همان سه نوع حقوقی است که افراد در اختیار دارند. سه عامل مهم دیگر نیز «نحوه تقسیم نیروی کار» در محل کار، «نوع روابط مبتنی بر اقتدار» در محل کار و «سبک

زندگی و عادات مصرفی» افراد است. برحسب این تقسیمات و یا عادات خاص مرز بین طبقات روشن تر می شود و میزان ساخت یابی طبقات افزایش می یابد. (گرب، ۱۳۹۴: ۲۰۷-۲۰۶).

گیدنز بر خلاف مارکس عقیده دارد که یکی از حوزه های ساخت یابی متفاوت طبقاتی در حوزه مصرف ایجاد می شود نه در حوزه تولید. از دید گیدنز: «مفاهیم «منزلت» و «گروه منزلتی» و بر... دو عنصر تفکیک پذیر را در هم می آمیزد: از یک سو، شکل گیری گروه بندی، بر اساس مصرف، و از سوی دیگر، شکل گیری انواع تمایزهای اجتماعی مبتنی بر نوعی ارزشهای غیراقتصادی که معیاری برای «پرستیژ» یا «مباهات» به دست می دهد» (همان: ۲۳۵).

از نظر گیدنز به عنوان یک نئوبری استثمار عبارتست از: «هر گونه تولید نامناسب فرصت های حیاتی که به طور اجتماعی مشروط شده است» (انگویتا و ریزمن، ۱۳۸۳: ۲۴۵).

گیدنز عقیده دارد که تناقض را متفاوت از مارکس می توان تبیین کرد: «می خواهیم قضیه زیر را با به عنوان قضیه ای بنیادی پیشنهاد کنیم: در تمام اشکال جوامع، انسان در رابطه ای متناقض با طبیعت به سر می برد. انسان ها در رابطه ای متناقض با طبیعت زندگی می کنند چون درون طبیعت و جزئی از آن هستند؛ به عنوان موجوداتی مادی و زیست کننده در محیط عادی. با وجود این، در عین حال، در مقابل طبیعت قرار می گیرند، به طوری که دارای «سرشت ثانویه ای» از آن خودشان هستند که غیرقابل تحول به اشیا یا حوادث فیزیکی است» (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۵۶).

از دید گیدنز نمی توان خط و مرز دقیقی میان طبقه ها کشید، زیرا برخی از گروه ها، مانند خرده بورژواهای قدیمی یا پزشکی که برای خود کار می کنند در مرز طبقاتی قرار داشته و بیش از یک حق را به خود اختصاص داده اند. در اینجا است که گیدنز برای تشریح این طبقه ها، از ایده ساخته شدن استفاده می کند. پیشنهاد گیدنز این است که می توان ساخت طبقاتی را به عنوان پدیده متغیری در نظر گرفت که مطرح شدن به صورت نظام طبقه های تفاوتها را در درجه ساختی شدن نشان می دهد. بنابراین مالکیت، مهارت و نیروی کار، سه قدرت اساسی در ارتباط میان اقتصاد و طبقه های ناشی از آن است گیدنز سه سازه دیگر را در نظر می گیرد. سازه اول، شیوه ای است که کار، در محیط، تقسیم می شود. در برخی از جوامع کارگران یدی به طور فیزیکی از کارگران غیر یدی آموزش دیده و یا درس خوانده جدا شده اند در این حالت بین طبقه متوسط و طبقه کارگران تفاوت هایی وجود دارد پس، در این جوامع، ساختی شدن طبقاتی رو به افزایش است. سازه دوم، شیوه ای است که در آن، روابط اقتداری، در محیط کار ایجاد شده است در برخی موارد، تصمیم گیری یا قدرت سرپرستی کارگران یدی و کارکنان آموزش دیده، تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند؛ در حالی که شرایط دیگر کارکنان ویژه، دارای حق ویژه ای اقتداری هستند که آنها را از کارگران یدی جدا می سازد. سازه سوم در ساختی شدن طبقاتی، الگوی گروه بندی های توزیعی است. منظور گیدنز، رده بندی هایی است که در نتیجه ویژه زندگی و یا مصرف به وجود می آید. بهترین این نمونه سازه مناطق مسکونی است که در آن خانه های اعضای هر طبقه ای، کاملاً از هم جدا باشد. اگرچه نظر گیدنز، با بسیاری از جامعه شناسان متفاوت است، اما وی در یک نکته، با آنها توافق دارد. آن این است که ساختار طبقاتی نوین، بسیار پیچیده تر از آن است که بتوان آن را به صورت دو قطبی تبیین کرده از دید وی، طبقه متوسط سازه ای تأخیری در جوامع سرمایه داری پیشرفته است و نه سازه ای انتقالی (لهسانی زاده، ۱۳۷۴: ۷۴-۷۳).

گیدنز باور دارد که از بین بردن استثمار طبقاتی کافی نیست، زیرا در جوامع به شکل های دیگر استثمار نیز وجود دارند. که نیز باید از میان برداشته شود. اگر که قرار است برابری دموکراسی، در جایی پیدا شود. نخست باید روابط قدرتی را شناخت و سپس آنها را از بین برد از دید وی، هر چه می گذرد، با گسترش نظام اقتصاد جهانی هم شناخت و هم از بین بردن نابرابری، دشوارتر خواهد بود. انگیزه تأکید گیدنز به نقش کلی قدرت در ایجاد تمام شکل های نابرابری روشن نیست. درست است که ما شکل های گوناگونی از استثمار داریم اما چه نوع استثماری است، که بیش از دیگر شکل ها در جامعه، نابرابری را ایجاد می کند؟ گیدنز در نظریه پردازی خویش، به چنین پرسشهایی پاسخ نداده است (لهسانی زاده، ۱۳۷۴: ۷۵).

از دیدگاه گیدنز نظام های طبقه ای از بسیاری لحاظ با بردگی، کاست ها یا رسته ها فرق می کنند. به ویژه چهار تفاوت را باید ذکر کرد:

۱- طبقات برخلاف انواع دیگر قشرها به وسیله مقررات قانونی یا مذهبی ایجاد نمی شوند. نظام های طبقات عمدتاً انعطاف پذیرتر از انواع دیگر قشر بندی هستند و مرزهای بین طبقات هرگز کاملاً روشن نیست.

۲- طبقه یک فرد دسته کم تا اندازه ای اکتسابی است و تحرک اجتماعی بسیار معمول تر از انواع دیگر است.

۳- طبقات به تفاوت های اقتصادی میان گروه بندی های افراد، نابرابری در تملک و کنترل منافع مادی بستگی دارند. در انواع دیگر قشر بندی عوامل غیراقتصادی معمولاً مهم ترند (گیدنز، ۱۳۸۴: ۲۴۰).

گیدنز معتقد است که سه نوع حقوق در بازار سرمایه داری وجود دارد و متناظر با این سه نوع حقوق، ساختار طبقاتی سه گانه ای برای این جوامع قائل می شود. این سه نوع حقوق به ترتیب: ۱- دارایی، ۲- آموزش یا مهارت و ۳- نیروی کار است که بنیان ساختار طبقاتی جوامع سرمایه داری است. به این ترتیب ارتباطات اجتماعی نیز بین طبقه بالا که بر دارایی موند کنترل دارد، طبقه میانی که دارایی چندانی ندارد ولی دارای تحصیلات ویژه و مهارت آموزشی است و می تواند آن را در بازار مبادله کند و طبقه پایین یا کارگر که جز فروش نیروی کار خود قدرتی ندارد، صورت می گیرد. به این ترتیب گیدنز ساختار طبقاتی جوامع سرمایه داری را به این صورت ترسیم می کند (گیدنز، ۱۳۸۴: ۵۴-۲۵۰):

۱- طبقه بالا: طبقه بالا در بریتانیا تعداد نسبتاً اندکی از افراد و خانواده‌ها را در بر می‌گیرد که مالک دارایی‌های قابل ملاحظه‌ای هستند. نوعی تقسیم نسبتاً آشکار از نظر پایگاه اجتماعی میان ثروتمندان قدیمی و ثروتمندان جدید در طبقه بالا وجود دارد. همان گونه که مارکس و وبر هر دو تأکید می‌کنند، ثروت قدرت به همراه می‌آورد و اعضا طبقه بالا به طور بی‌تناسبی در سطوح بالای قدرت حضور دارند. نفوذ آنها تا اندازه‌ای از کنترل مستقیم بر سرمایه صنعتی و مالی و تا حدی از دسترسی شان به مواضع فرماندهی در حوزه‌های سیاسی، آموزشی و فرهنگی سرچشمه می‌گیرد.

۲- طبقه متوسط: شامل افرادی است که در مشاغل مختلف کار می‌کنند. سه بخش نسبتاً مشخص در درون این طبقه وجود دارد.

الف- طبقه متوسط قدیم که صاحبان سرمایه‌های کوچک، مالکان فروشگاه‌های محلی و کشاورزان کوچک را شامل می‌شود  
ب- طبقه متوسط بالا اساساً از کسانی که دارای مشاغل مدیریت یا حرفه‌ای هستند تشکیل گردیده است. این دسته شامل شمار بسیاری از افراد و خانواده‌هاست. بیشتر آنان شکلی از آموزش عالی را تجربه کرده‌اند و نسبت افرادی که دارای نظرات آزادمنشانه درباره موضوعات اجتماعی و سیاسی هستند در بین آن‌ها به ویژه در میان گروه‌های حرفه‌ای و تخصصی تقریباً بالاست.

ج- طبقه متوسط پایین که گروهی به مراتب نامتجانس تر هستند و شامل افرادی اند که به عنوان کارکنان دفتری، نمایندگان فروش، معلمان، پرستاران و ... به کار مشغول هستند.

به طور کلی افراد طبقه متوسط خود را در موقعیت‌های دارای حصر دوگانه می‌یابند. به این معنا که در میان فشارها و تأثیرات هم ستیز گیر کرده‌اند. این طبقه ویژگی‌های مشترکی را هم با طبقه بالا و هم با طبقه پایین دارد ولی نه سرمایه‌دار هستند و نه کارگریدی. از طرفی برای ادامه زندگی همچون طبقه کارگر مجبورند نیروی کار خود را به سرمایه‌داران بفروشند ولی از طرفی بیشتر از افرادی که در مشاغل یقه آبی کار می‌کنند بر محیط کاری خود کنترل دارند.

۳- طبقه کارگر: از افرادی تشکیل شده است که در مشاغل یقه آبی کار می‌کنند. در این طبقه نیز یک تقسیم‌بندی بر اساس سطح مهارت وجود دارد.

الف- طبقه کارگر بالا که شامل کارگران ماهر است و اغلب به عنوان یک اشرافیت کارگری در نظر گرفته می‌شوند. درآمد این گروه بالا است و از ثبات شغلی برخوردار هستند و میزان بیکاری آنها کم است.

ب- طبقه کارگر پایین که در مشاغل غیر ماهر و نیمه ماهر که به آموزش اندکی نیاز دارند، فعالیت می‌کنند. درآمد آنها اندک است و از ثبات شغلی کمی برخوردار هستند.

مشاغل طبقه کارگر از لحاظ تمام وقت و یا پاره وقت بودن و میزان تأمین شغلی‌ای که کارگران از آن برخوردارند فرق می‌کنند. برقراری تمایز میان حوزه‌های مرکزی و پیرامونی اقتصاد به روشن ساختن این موضوع کمک می‌کند.

بخش‌های مرکزی قسمت‌های هستند که کارگران در آن‌ها به مشاغل تمام وقت اشتغال دارند، درآمدهای نسبتاً بالا کسب می‌کنند و از تأمین شغلی درآمدت برخوردارند. بخش‌های پیرامونی، بخش‌هایی هستند که در آنجا تأمین شغلی وجود ندارد، دستمزدها پایین است و نسبت کارگران پاره وقت زیاد است. خط فاصل عمده‌ای در درون طبقه کارگر بین اکثریت قومی و اقلیت‌های محروم که یک طبقه زیرین را تشکیل می‌دهند وجود دارد. اعضای طبقه زیرین شرایط کار و سطح زندگی آشکارا پایین تری نسبت به اکثریت جمعیت دارند. بسیاری از آن‌ها از جمله کارگرانی هستند که مدت‌های طولانی بی‌کارند یا به طور متناوب شاغل و بی‌کارند (گیدنز، ۱۳۸۴: ۲۵۴).

بر این اساس گیدنز برحسب میزان نابرابری در درون کشورهای صنعتی سه دسته کشور را مشخص می‌کند:

۱- کشورهای برابری خواه که دارای کمترین تفاوت در توزیع درآمد هستند. این دسته از کشورها همان کشورهای اسکاندیناوی هستند که بیشترین سرمایه‌گذاری را روی معیارهای رفاه کرده‌اند و اغلب نظام‌های رفاهی دنیا را در اختیاردارند.

۲- کشورهایی که از نظر نابرابری وضعیت متوسطی دارند از قبیل آلمان، انگلستان و فرانسه

۳- کشورهایی که بیشترین میزان نابرابری را دارند. در صدر این کشورها آمریکا قرار دارد.

از نظر گیدنز نسبت به ۳۰ سال گذشته در ساختار نابرابری این کشورها تغییرات مهمی صورت گرفته است. این تغییرات در ابتدا با تغییرات عظیمی که در حوزه اقتصاد و نیروی کار این کشورها ایجاد شد در ارتباط است. تغییر مهمی که در ساختار طبقاتی این کشورها رخ داد همانا شکل‌گیری طبقه متوسط است. (گیدنز، ۱۳۷۹: ۶-۴).

به اعتقادی وی ماهیت نابرابری در طول سه دهه گذشته در کشورهای غربی تغییر کرده است. این تغییرات ناشی از عوامل زیر است (گیدنز، ۱۳۹۳: ۶-۱۰۵).

۱- اولین عامل مهم دگرگونی تکنولوژی است؛ فناوری به واسطه ظهور دانش اقتصاد و از بین رفتن یا کوچک شدن طبقه کارگر سنتی باعث تغییرات عظیمی شده است. این بدان معناست که بسیاری از گروه‌هایی که در گذشته از فرصت شغلی خوبی برخوردار بودند، امروزه دیگر از این فرصت‌ها برخوردار نیستند. در رأس این گروه‌ها می‌توان از کارگران مرد بدون مهارت نام برد. به عبارت دیگر با ورود فناوری‌های جدید به حیطه اقتصاد بسیاری از این افراد به دلیل فقدان مهارت و دانش لازم ناتوان از استفاده این فناوری‌ها هستند و به همین دلیل از کار، بیکار می‌شوند و فاصله خود را با گروه‌های مرفه جامعه بیشتر از قبل می‌کنند.



۲- عامل مهم دیگر ناشی از تغییرات نهاد خانواده است؛ یکی از این تغییرات مهم افزایش رو به رشد خانواده های تک والدی است. این تک والد اغلب مادر است و مجبور است که به تنهایی فرزند یا فرزندان خود را در شرایطی که داشتن شغل مناسب مشکل است بزرگ کند. این افراد در کشورهایی مانند آمریکا که نظام رفاهی گسترده ای ندارند به دلیل مشکلات موجود به راحتی به وادی فقر وارد می شوند؛ بنابر این در کشورهایی که مشکل فقر کودکان و والدین در کمترین حد است که میزان بالایی از تأمین دولتی وجود داشته باشد و در واقع این چنین دولت‌هایی می‌توانند از بدترین جوانب این تغییرات در روند توسعه خود جلوگیری کنند.

۳- تغییرات شدید جمعیتی نیز از جمله عواملی است که باعث تغییر ماهیت نابرابری شده است. در کشورهای غربی به دلیل نرخ پایین زادوولد تعادل جمعیت برهم خورده است و در این کشورها برخلاف کشورهای جهان سوم با درصد بالایی از سالمندان روبه رو هستیم.

سیاست‌هایی که برای مقابله با نابرابری در دنیای صنعتی و در جامعه گسترده‌تر جهانی باید اتخاذ شود شامل سه مسئله زیر است که باید تحقق یابد (گیدنز، ۱۳۹۳: ۱۳-۱۱۲):

۱) سیاست تعدیل و بازتوزیع باید نقش مهمی در حل این مسئله ایفا کند. تعدیل و بازتوزیع، یعنی انتقال دارایی و سرمایه از کشورهای غنی‌تر و یا بخش غنی‌تر کشور به کشورهای فقیرتر و یا بخش‌های فقیرتر کشور. در کشورهای ثروتمندتر، نظام مالیاتی این نقش را ایفا می‌کند. در تمام کشورهای صنعتی، مالیات تصاعدی تأثیر زیادی بر توزیع درآمد عادلانه تر دارد. به نظر گیدنز همین کار را تا حدی می‌توان در سطح جهانی انجام داد. و در این زمینه کاربرد مالیات توبین را پیشنهاد می‌کند که طبق آن مالیات بر معاملات مالی پیش بینی شده بین المللی وضع می‌شود و درآمد ناشی از آن صرف توسعه می‌گردد. هر چند مشکلات اجرایی فراوانی در برابر آن قرار دارد ولی باید دید که آیا این سیاست با موفقیت اجرا خواهد شد یا نه؟

۲) تنها راه اصلی برای مقابله با فقر و رویارویی با نابرابری و تنها راهی که به واسطه آن میلیون‌ها نفر می‌توانند از فقر نجات پیدا کنند، توسعه‌ای اقتصادی است که فقرا هم در آن دخیل باشند. بازتوزیع و تعدیل نمی‌تواند بیش از یک تغییر نسبتاً حاشیه‌ای در صحنه جهانی و در کشورهای صنعتی ایجاد کند. توسعه‌ای اقتصادی که در آن فقرا کار داشته و همگی دارای حداقلی دستمزد مناسب باشند، تنها راهی است که می‌توانیم از طریق آن حمله‌ای اساسی به فقر و محرومیت کنیم. در مورد دست یافتن به چنین توسعه اقتصادی، گیدنز معتقد است که نمی‌توان آنرا از طریق یک فلسفه ساده مبتنی بر اقتصاد بازار به دست آورد. این فرض درستی نیست که اقتصاد کشورهای فقیرتر در صورت بازکردن درهایش به بازارهای جهانی به طور خودکار رونق خواهند یافت. به رغم اینکه تنها راه رونق اقتصادی در یک کشور در حال توسعه برقراری اقتصاد بازار است، نمی‌توان فقط آنرا با وارد کردن ساز و کارهای بازار ایجاد کرد. نهادهای دیگری از جمله قانون، دولت غیر فاسد و دگرگونی‌های سیاسی نیز مورد نیاز است و همه آنها جزء شرایط یک اقتصاد بازار موثر و قدرتمند هستند.

۳) اقتصاد جهانی مملو از تضاد و تقابل با کشورهای در حال توسعه است. این مسئله‌ای است که عده زیادی به درستی بر ضد آن تظاهرات می‌کنند. این واقعیت را می‌توان در لوایحی که سازمان تجارت جهانی و دیگر سازمان‌های جهانی تصویب کرده‌اند، مشاهده کرد. در این لوایح و مصوبات دو فلسفه نهفته است: یکی فلسفه تجارت آزاد برای کشورهای فقیرتر و دیگری حمایت از محصولات داخلی کشورهای غنی‌تر. حمایت‌گرایی همچنان در کشورهای غنی‌تر اهمیت دارد، ایالات متحده آمریکا اخیراً لوایحی را تصویب کرده است که احتمالاً درهای بازارهای کشاورزی را به بازارهای کشورهای در حال توسعه بیشتر باز می‌کند. ولی این تغییرات نیز در حد لازم پیش نرفته است. زمین بازی از لحاظ نهادی یا اقتصادی در جامعه گسترده‌تر جهانی، زمین هموار و همترازی نیست و باید آنرا هموارتر کنیم.

## ۵- نتیجه‌گیری

نتایج بررسی آرای فرانک پارکین، نشان می‌دهد وی بیشتر از اندیشه وبر سود جسته است تا مارکس. پارکین، همانند وبر، با مارکس هم عقیده است که مالکیت دارایی- وسایل تولید- شالوده اصلی ساخت طبقاتی را تشکیل می‌دهد. اما به نظر پارکین، دارایی تنها یکی از اشکال انسداد اجتماعی است که می‌تواند به انحصار یک اقلیت درآمده و همچون اساس سلطه بر دیگران به کار برده شود. می‌توانیم انسداد اجتماعی را به عنوان هر فرایندی که به وسیله آن گروه‌ها سعی می‌کنند کنترل انحصاری بر منابع برقرار کرده، و دسترسی به آنها را محدود کنند تعریف کنیم. علاوه بر دارایی یا ثروت، بیشتر ویژگی‌هایی را که وبر در ارتباط با اختلافات پایگاه می‌داند، مانند خاستگاه قومی، زبان یا مذهب ممکن است برای ایجاد انحصار اجتماعی مورد استفاده واقع شوند.

پارکین در حالی که از اکثر مارکسیست‌ها به دلیل اینکه بیش از حد به یک جنبه از نابرابری اجتماعی پرداخته‌اند انتقاد می‌کند. تحلیل خود را از برخی وبری‌های اولیه از جمله کارکردگرایان ساختی که شباهت‌های مهم تحلیل وبر و مارکس را نادیده گرفته‌اند، نیز جدا کرده است.

پارکین با این نقطه نظر وبر موافق است که ساختار کلی نابرابری در جامعه از مبارزه کلی و همیشگی بر سر قدرت سرچشمه می‌گیرد. پارکین مفهوم قدرت را به همراه انسداد اجتماعی تعریف می‌کند.

از نظر پارکین در بحث وبر روشن نیست که منبع یا وضعیت قدرت در جامعه چیست و تعریف او از این واژه هیچگاه رضایت بخش نبوده است. راه حل پارکین برای مسئله، ترکیب ایده قدرت با انسداد اجتماعی است و به فرآیندهای مختلفی اشاره دارد که

برخی گروه بندی های اجتماعی، دیگران را از دستیابی به منابع و فرصت ها محروم می‌سازند. از نقطه نظر او قدرت واقعاً صنعت ذاتی هرگونه انسداد اجتماعی است و بر میزان دستیابی فرد به منابع و فرصت ها دلالت می‌کند.

در خصوص دیدگاه گیدنز راجع به نابرابری می‌توان گفت که گیدنز نیز مانند مارکسیست ها بیش از حد بر عامل اقتصادی تاکید داشته و نسبت به سایر جنبه‌های نابرابری توجه چندانی نداشته است، هر چند گاهگاهی اشاراتی به سایر جنبه های نابرابری داشته ولی این توجهات اندک بوده است.

تاثیر طبقه ممکن است کم تر از آن باشد که مارکس تصور می‌کرد؛ اما کمتر حوزه‌ای از زندگی اجتماعی است که اختلاف طبقاتی در آن تاثیر نداشته باشد. حتی اختلافات فیزیکی با عضویت طبقاتی همبسته‌اند. افراد طبقه کارگر در مقایسه با کسانی که در گروه های طبقه بالا قرار دارند، به طور متوسط وزن کم تری در هنگام تولد دارند. میزان مرگ ومیر کودکان در میان آن ها زیادتر است. در هنگام بلوغ، اندام کوچک تری دارند. کم تر از سلامت برخوردارند، و در سن پایین تری می‌میرند. انواع مهم اختلال روانی و بیماری جسمانی از جمله بیماری قلبی، سرطان، دیابت، ذات الریه و برونشیت، همگی در سطوح پایین تر ساخت طبقاتی، معمول ترند تا در سطوح بالا (گیدنز، ۱۳۸۴: ۲۴۸).

گیدنز در ابتدا نظام مبتنی بر دو طبقه مارکس را که شامل پرولتاریا و بورژوازی است به عنوان یک مدل تجربی و ناب می‌پذیرد. ولی معتقد است این مدل برخی از موقعیت‌های رسوبی در جوامع واقعی را حذف می‌کند. وی معتقد است عامل سرنوشت ساز در ایجاد نظام طبقاتی مالکیت یا محرومیت از دارایی ابزار تولید است. ولی در نهایت ارتباط خودش را با وبر روشن می‌کند. و معتقد است طبقات به طور عمده حاصل تفاوت‌های قدرت در میان گروه‌ها در بازار سرمایه‌داری است. (گرب، ۱۳۹۴: ۲۰۵).

گیدنز اذعان دارد که طبقات وبری از آن جهت با گروه‌های منزلتی متفاوت هستند که این طبقات بجای اینکه بواسطه آگاهی شخصی از وحدت و یکپارچگی تعریف شوند، بواسطه شرایط بازار مرزبندی می‌شوند و در قطب تولید و نه مصرف شکل می‌گیرند. از آنجایی که می‌توان به تعدد موقعیت‌ها و مقام‌های اقتصادی، دسته‌بندی‌های طبقاتی داشت، طبقات وبری نامعلوم و مبهم هستند. طبقات اجتماعی، از آنجایی که بواسطه فرصت‌های تحرک مشابه در دل دسته‌های همگانی و مشترک شرایط طبقاتی مشخص می‌شوند، ممکن است راه حلی برای موانع و محدودیت‌های طبقاتی ارائه کنند که گریبانگیر تحلیل‌های مارکسیستی و وبری در باب طبقه اجتماعی است. رونالد بریگر با اشاره به مفهوم طبقه اجتماعی از دیدگاه وبر و بر پایه و اساس گفته‌های نظری گیدنز، از جداول تغییر پذیری و تحرک بهره جسته است تا نشان دهد که طبقات شغلی می‌توانند، هر کدام با شرایط طبقاتی خود که بازار و داد و ستد تعیین می‌کند اما در عین حال از فرصت تحرک و تغییرپذیری مشتری برخوردار هستند، در قالب طبقات اجتماعی درآیند که از درون دارای ساختار یکسانی هستند. (Segre.2010:222) دسته‌بندی وبری گروه‌های منزلتی و طبقات اقتصادی و اجتماعی بر بازار، بعنوان منبع فرصت‌های گونه‌گون زندگی، و بر فرصت‌های مشترک تغییرپذیری و تحرک طبقه، بعنوان یک عامل سازنده‌ی طبقه و راه حلی ممکن برای مشکلات محدودیتی طبقه، تاکید دارد. به هر حال مسئله‌ی استثمار و بهره‌کشی، دانش‌پژوهی و تحقیقات وبری را رده‌بندی کرده است. مطابق با موقعیت تفسیری، مفهوم استثمار با دسته‌بندی‌های جامعه‌شناسی وبری سازگاری دارد. بنابراین، گیدنز اعتقاد دارد که ایجاد مشروط و اجتماعی فرصت‌های مختلف زندگی ممکن است بعنوان بهره‌کشی و استثمار، که در هر جامعه وجود دارد، تعریف شود. به همین طریق، پارکین اذعان دارد که «روابط استثمار به شیوه‌ی نئووبری» ممکن است در شرایطی که دسترسی به پاداش‌ها و فرصت‌ها، بواسطه‌ی سودطلبی شخصی برخی از گروه‌های اجتماعی و ضرر و زیان رساندن به دیگران، محدود شده باشد، دیده شود (Segre.2010:223) در یک جمع‌بندی کلی نابرابری‌های اجتماعی در یک نگاه از منظر وبر و نئووبری‌ها را می‌توان در جدول زیر به نمایش درآورد.

نظریه پرداز	سطح تحلیل	پارادایم نظری	مبنای نابرابری	الزامات اساسی	تعریف نابرابری
وبر	کلان	تضاد	قدرت، مشروعیت حیثیت	دیوانسالاری	دیوانسالاری و تقسیم نامساوی اقتدار
گیدنز	کلان	تضاد	ساخت‌یابی	منابع ارزشمند	ساختیابی بی نظمی توزیع قدرت و ثروت
پارکین	کلان / خرد	تضاد	انسداد اجتماعی قدرت	انحصار	کنترل دارایی مولد

بر اساس آنچه گفته شد، پارکین با مطرح کردن تئوری انسداد اجتماعی، نقش قدرت را به خوبی نشان داده است. و گیدنز نیز به بهترین وجه، دوگانگی قدرت و طبقه را مطرح می‌کند. آنچه از بررسی آرای این دو نظریه پرداز بر می‌آید، این است که نقش دولت در تولید و باز تولید نابرابری، نقش مثبتی نبوده است و تا حدی دولت را دست‌نشانده طبقه‌ای می‌دانستند که در بلوک قدرت قرار دارد و دولت یا ساختار سیاسی مدافع منافع آنان است.

## منابع

۱. اجلالی، پرویز (۱۳۹۰). نابرابری در جامعه‌های ابتدایی (اولیه). کتاب ماه علوم اجتماعی. دوره جدید. شماره ۴.
۲. ادیبی، حسین (۱۳۵۴). جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی. تهران: انتشارات دانشکده علوم اجتماعی و تعاون.
۳. انگویتا، ماریا نواف، ریزمن، لئونارد (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی. ترجمه محمد قلی پور. مشهد: مرنديز: آوای کلک.
۴. پارکین، فرانک (۱۳۸۴). ماکس وبر. ترجمه شهناز مسمی پرست. تهران: انتشارات ققنوس.
۵. کسل، فیلیپ (۱۳۸۳). چکیده آثار آنتونی گیدنز. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: انتشارات ققنوس.
۶. گرب، ادوارد جی (۱۳۹۴). نابرابری اجتماعی، مترجمان محمد سیاهپوش و احمد غروی زاد. تهران: نشر معاصر.
۷. گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۴). جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
۸. گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۷). جهان رها شده. ترجمه علی اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب. چاپ دوم. تهران: انتشارات علم و ادب.
۹. گیدنز، آنتونی. (۱۳۹۳). چشم‌اندازهای جهانی. ترجمه محمد رضا جلائی‌پور. چاپ چهارم. تهران: نشر طرح نو.
۱۰. لهسایبی زاده، عبدالعلی (۱۳۷۴). نابرابری و قشر بندی. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز
۱۱. هادی زنور، ب. (۱۳۸۵). فقر و نابرابری درآمد در ایران. فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی. سال چهارم. شماره ۱۷.
12. Segre, Sandro (2010). Developments in Neo-Weberian Class Analysis.
13. A Discussion and Comparison. Societ`mutamentopolitica. vol.1. n.2
14. Malcolm, Alexander (2015). Social Exclusion and social Closure: what can we learn from studying The Social capital of Social Elites?

ISSN: 2645-4475

فصلنامه مطالعات کارپردی در  
علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی

سال پنجم، شماره ۴ (پیاپی: ۲۲)، زمستان ۱۴۰۱